

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرگ سبک روان طلب، آرمیدن است
در شاهراه عشق ز افتادگی مترس
از قاصدان شنیدن پیغام دوستان
نومیدی که مژده امید می دهد
چون شیر مادرست مهیا اگرچه رزق
صائب ز اهل عقل شنیدن حدیث عشق
چون نبض، زندگانی ما در تپیدن است
کز پافتادن تو به منزل رسیدن است
گل را به دست دیگری از باغ چیدن است
از روی ناز نامه عاشق دریدن است
این جهد و کوشش تو به جای مکیدن است
اوصاف یوسف از لب اخوان شنیدن است

هم دیار عزیز، پژوهشگر جوان و قابل قدر، محترم نوروز علی ثابتی !

مادامی که عباره های فشرده ی آغازینم را پیرامون برگه های پژوهشی قبلی شما به ارقام گرفتم، به این اندیشه غرق شدم که شاید عادلانه نباشد اگر من این هموطن عزیز و دوست داشتنتی ام را مورد خطاب قرار داده و چیزی را پیرامون افکار و اندیشه هایش در مورد تدوین نظام نگارشی و سیستم الفبای زبان شغنانی که در ذات خود خوبترین نوشته و بهترین بینش زبان شناسانه است، به نگارش گیرم، زیرا شخص من در نگارش شما مورد نقد، و بحث قرار نداشتیم و اخلاقاً هم درست نیست تا خویشتن را در مقام وکیل مدافع و دادستان کل دیگران قرار داد.

اما اکنون، بعد از خوانش دقیق و علاقه مندانه نگارش شما، احساس مسرت بی پایان برآیم دست داد، زیرا آنچه که را من در نگارش خود، فرآیند تقیه نامگذاری نموده بودم، در نتیجه نویسه های شما از حالت تقیه بیرون شد و بسا دشواری ها و کتمان کاری ها را نیز مبرهن و واضح ساخت که همه گان آن را زمزمه میکردند و لی هر گز شهامت بر ملا سازی آن ها را در مرقومه های شان نداشتند و از پالیسی محافظه کارانه و شتاب بی تاب بسوی ارتفاع غندی خیر، استفاده اعظمی می نمودند. من نمی خواهم شما و نوشته های شما را به شیوه افراط و تفریط مورد بحث قرار دهم و یا هم به حدی به ستایش شما نشینم که من حیث دانش آموز دبیرستان غلو معرفی شوم، در صورتی که شما من حیث یک جوان پر کار، ساعی و دارای بینش خیلی ها خوب مسلکی، به ویژه در عرصه محیط پهناور زبان شناسی باید هم مورد تقدیر و تحسین قرار گیرید، زیرا من بسا چیز ها را که در نوشته های شما در یافتیم، در سایر نوشته های اخیر خامه پردازان نتوانستم به مشاهده نشینم، آنگونه که شاعری گفته است:

**بخش ای شیخ ما را گر برون رفتیم از مسجد
ز مسجد آنچه می جستیم در میخانه پیدا شد**

باید خدمت شما و سایر دوستان دست اندر کار محیط زیبا و مشحون از دشواری شغنان خضوعانه عرض نمایم که غرض عباره قبلی ام " **بازهم آخرین چند و چونی با دوستان.....** " ، نه معنی گریز از کار را داشت و نه هم تخلیه میدان نبرد فرهنگی برای دیگران، بلکه مقصدم این بود که به حد کافی نظریات صاحبان نظر در آن زمینه ها ابراز شد و دیگر زمان آن شاید فرا رسیده باشد، تا حرف را به میدان گسترده تر عمل بفرستیم و در ساختار عمارت مشترک زبان مادری مان، داخل اقدام شویم و مصروف برنامه سازی های کاری بعدی شویم. مزید بر آن ما همه باید بخود ببالیم که امروز دارای افراد و اشخاصی هستیم که داشته های نهیت خوب شان را با ما ها سهیم می سازند، که نباید باعث آفرینش اسباب نا راحتی و کسالت ما گردد، بلکه باید خیلی ها مسرور باشیم که اگر امروز آموزگاران دیروزی ما روی معاذیر نا معین نمیتوانند در خط مقدم نبرد فرهنگی قرار گیرند و یا گرفته نمیتوانند، حضور دارند دانش آموزانی که با استفاده از فرآیند تنویرگرایانه کارکرد های آموزگاران شان بهره درست برده اند و در نخستین صف مفاهمه، مکالمه، مبارزه و مجاهدت عقلانی و علمی قرار گرفته و اعتماد مردم شان را هر چه بیشتر از پیش کمایی میکنند.

من به این باور هستم که استادان برای همیشه استاد باقی نمی مانند، و شاگردان نیز برای همیشه در کلاس های آموزشی درسی باقی نمی مانند ، بلکه هر کدام شان باید مطابق شرایط زمان و مکان خود را من حیث دانش آموزان دایمی تصور آفرینش و دریافت راز های مکتوم کائنات موجود آماده ساخته و فرزند زمان به مفهوم واقعی این واژه باشند. زیرا فرمایشات هیچ کدام ما ها ، دارای تصور حقانیت مطلق نیست و هر کدام ما مطابق فهم و ادراک خود، چیزی میگوئیم که دیگران گفته بودند و رفتند و ما هم میگوئیم و خواهیم رفت ، اما تا هنوز همه ناگفتنی ها باقی است آن گونه که پیر بزرگوار ناصر خسرو، در وجه دین می فرماید، آنچه را که گفتیم و سفتیم، مطابق شرایط زمان و مکان بود، و بر مبنای صلاحیت و ظرفیت انسانی و اسباب عقول مان گفتیم، که در آینده خسروان دیگری خواهند آمد و به گفتمان خود ادامه خواهند داد آنگونه که ما در زمان خویش به گویش آن مبادرت ورزیدیم.

در این جا میخواهم نکته ای را من حیث تراوش فکری ام خدمت شما و دوستان دیگر به عرض برسانم این است که هیچ قومی در دنیا وجود ندارد که دارای اختلافات و تفاوت های گوناگون نباشند، و این اختلافات و عدم توافقات وسیله انکشاف و ترقی، هستند نه اسباب افتراق و انشقاق، زیرا اختلاف است که اسباب تکاپو و جستجو را فراهم می سازد، و این آن چیز است که امروز به نام جامعه کثرت گرا یاد میشود. و هیچ قومی نمیتواند امید داشته باشد که پیشرفت واقعی کند، مگر اینکه دسته ها و گروه های ناهمگون بیاموزند که در کنار همدیگر با صلح، صفا، تفاهم زندگی کنند، به تاریخ سنت ها، عقاید و باور ها، به شمول باور های سیاسی و اجتماعی همدیگر احترام بگذارند. و بر همه ما و شما لازم است تا این رابطه ها را ایجاد کنیم، و هر کدام ما بتوانیم برای ایجاد صلح، مفاهمه و آفرینش مسرت و شادمانی میان همه

شغنانی ها و سایر انسان هایی که در میان شان زندگی بسر می بریم، نقش آفرینی کنیم.

در خاتمه میخوایم از شما اظهار سپاس و شکران نمایم مبنی بر اینکه بسا مسایلی را که نسبت دوری از محیط شغنان نتوانستیم آگاهی داشته باشیم، شما در نوشته تان روشن ساختید و باعث آفرینش شفافیت در مسایل یاد شده گردید، و هم بخاطر نوشته فشرده تان در مورد مرحوم غلام علی شاه نصیری اظهار ممنونیت نموده و خواهش مندم اگر در مورد چنین شخصیت ها و نمونه کلام و آثار شان که امروز در میان ما نیستند و لی کلام زرین شان ما را به راه زندگی درستر فرا می خواند ، بیشتر قلم فرسایی شود، قابل قدر شایان خواهد بود. همچنان میل دارم به شما و همه دوستان محیط شغنان عزیز، از طریق سایت سیمای شغنان من حیث دریچه امید و گفتمان صالح و سالم، با نهایت خضوع اطمینان دهم که هر گز و هیچگاهی مردم، محیط، دوستان، هم مسلمانان، شخصیت های فرهنگی، وطن دوستان، و عاشقان فرهنگ و عرفان را با آنکه در شغنان هم قرار نداشته باشیم، تنها نگذاشته و تا پای جان با شما خواهیم بود، از شما و بینش همگرایانه تان حمایت خواهیم کرد، و ثابت خواهیم ساخت که من دوست و یار نیمه راه شغنانی ها نبودم و هرگز نخواهم بود. واگردر خط مقدم جبهه نبرد فرهنگی قرار گرفته نتوانم، خطوط دوم و سوم جبهه فرهنگ عقیده و باور مردم خویش را به حمایت و پشتیبانی دوستان مانند شما، هرگز رها نخواهم کرد.

ای عاشقان ای عاشقان امروز ماییم و شما
افتاده در غرقابه ای تا خود که داند آشنا
گر سیل عالم پر شود هر موج چون اشتر شود
مرغان آبی را چه غم تا غم خورد مرغ هوا
مارخ ز شکر افروخته با موج و بحر آموخته
زان سان که ماهی را بود دریا و طوفان جان فزا

(مولوی)

پوهندوی پیکار